

Farsi - In The Shoes of a Fisherman¹

(Preached by Cheryl Williams at Footscray Baptist Church February 9th, 2025 – Luke 5:1-11)

در کفش های یک ماهیگیر
در کلیسای بپتیست فوتسکری در 9 فوریه 2025 - لوقا 5:1 - ... (موعظه شده توسط شریل ویلیامز)

11).

من هیچ چیز دیگری
نمی دانم، من در تمام زندگی ام این کار را انجام داده ام، از زمانی که می توانستم یک تور بسازم و یک کرم را
روی قلابم روی چوب ماهیگیری ام ببندم. پدرم ماهیگیر بود و پدرش قبل از او. این تمام چیزی است که همیشه
می خواستم انجام دهم؛ تمام کاری که یاد گرفتم انجام دهم روزهای اول با پدرم با قایق بیرون می رفتم، تا اینکه او
خیلی پیر شد و نمی توانست با آن کار کند، سپس کار را به عهده گرفتم. با گذشت زمان، چند شریک در تجارت
پیدا کردم، دوستانم جیمز و جان. آنها هم از یک خانواده ماهیگیری آمده بودند. حالا این کپر ماهیگیری می تواند
کار سختی باشد، گاهی اوقات شما باید با ماهی های بسیار زیادی سر و کار داشته باشید، گاهی اوقات خیلی کم
سپس وقتی تورها شکستند باید آنها را تعمیر کنید. شما باید جزر و مد را بفهمید، ما خیلی از ساحل دور نمی شویم
به یک قایق بزرگتر و قوی تر نیاز داریم و شاید باید یاد بگیرم که شناگر بهتری باشم. بادهای نیز می توانند بسیار -
قوی باشند و آن را کمی متلاطم کند. ما معمولاً جزر و مد را تماشا می کنیم و منتظر می مانیم تا ماهی ها با آنها
وارد شوند و در آن زمان است که تورهای خود را می اندازیم و منتظر می مانیم و ببینیم چه چیزی می توانیم
بدست آوریم. من کار را دوست دارم. شما معمولاً در شب بیرون هستید که همه چیز ثابت است (مگر اینکه
- طوفانی در راه باشد). (شما برای صبر کردن و صبر کردن به کمی صبر نیاز دارید، اما من این را دوست دارم
به من زمان می دهد تا فکر کنم. و من سکوت را دوست دارم ممکن است سرد باشد، بنابراین باید فرش کنید
اگرچه وقتی چیز زیادی نمی گیرید و چیزی به خانواده ندارید و چیزی برای فروش ندارید تا کمی درآمد داشته
باشید سخت است. به هر حال من چیز دیگری نمی دانم. ما تمام شب را بیرون رفته بودیم و هیچ چیز، نه یک
گاز روی میله و نه چیزی در تور. فقط داشت وسایل را جمع می کرد و تورها را می شست برای شبی که دوباره
شانس را امتحان می کردیم. سپس این جوان از راه می رسد و سوار قایق من می شود و از من می خواهد که او
را کمی از ساحل بیرون برانم. بعد متوجه شدم که عیسی است، قبلاً او را ملاقات کرده بودم، او یک بار زمانی که
مادر شوهرم مریض بود به خانه آمده بود و حال او را خیلی بهتر کرده بود، او توانست دوباره به کارهای عادی
خود ادامه دهد. این جوان اهل ناصره کمی برای خود نامی دست و پا کرده بود، آموزش می داد، شفا می داد و
مردم را به چالش می کشید. و جمعیت هم جمع شده بودند. حدس بزنید به همین دلیل بود که او می خواست وارد
،قایق شود، کمی از جمعیتی که به نظر می رسید هر روز به او نزدیک تر می شوند، فاصله بگیرد. به هر حال
او مدتی را صرف آموزش آنها کرد، من حتی کمی گوش دادم - در مورد عشق، شفقت و صلح، در مورد عشق به
خدا و دوست داشتن همسایگانمان نیز صحبت کردم. سپس او شروع به صحبت با من می کند، به من می گوید
برای صید ماهی کمی عمیق تر در آب برو. او با کی شوخی می کند، ما تمام شب در آن بودیم و چیزی نگرفتیم
چه باید کرد - به او بگویید دیوانه است، با او شوخی کنید و بروید یا اعتماد کنید که ممکن است چیزی بداند. شاید
جزر و مد در حال آمدن است؟ من شب قبل در مورد عدم موفقیت خود به او گفتم، اما آمده بودم که اگر او حساب
کند، آن را انجام دهم، شاید ما خوش شانس باشیم. واقعاً انتظار نداشتم چیزی به دست بیاورم، اما به محض اینکه
تورهایی را که پر از ماهی بودند، زمین گذاشتم، به کمک نیاز داشتم، بنابراین جیمز و جان را صدا زدم تا قایق
خود را بیرون بیاورند و به من در حمل و نقل کمک کنند. شگفت انگیز، که این عیسی بود، به وضوح، او مردی
با توانایی های ویژه بود، چیزی متفاوت در او وجود داشت، چیزی که من نمی توانستم نادیده بگیرم. من به نشانه
شکر به زانو افتادم، او را پروردگار صدا کردم و واقعاً احساس لیاقت نداشتم و به او گفتم که برو و مرا تنها
بگذار. من واقعاً نمی دانستم چگونه با همه اینها کنار بیایم، به همین دلیل از عیسی خواستم که در راه باشد. حدس
می زنم تعجب کردم و ترسیدم، بعد چه اتفاقی می افتد؟

او مطمئناً می دانست که چگونه توجه شخص را جلب کند. نمی توانم راه بهتری برای جلب توجه یک ماهیگیر پیر
بیاندیشم - قایق او را فرماندهی کنید، به او پیشنهاد کنید دوباره برای صید تلاش کند و سپس به طور معجزه آسایی
حجم عظیمی از ماهی را به دست آورد، و آموزش او نیز چشمگیر بود. کل این برخورد شگفت انگیز بود و اگر

¹ With apologies to Morris West for using the title of his book 'The Shoes of the Fisherman' written in 1963,

صادقانه بگویم کمی ترسناک بود. انگار همه اینها کافی نبود، اتفاقی که بعد افتاد واقعاً شگفت انگیز است. این مرد زندگی من را تغییر داد، واقعاً زندگی من را تغییر داد، به گونه ای که هرگز تصورش را نمی کردم. بعد از اینکه به او گفتم برو، فقط آنقدر احساس خوبی نداشتم که با او باشم، او دوباره صحبت کرد. نترس - او می گوید. شوخی می کنی من یک ماهیگیر بزرگ و سرسخت هستم، انگار می خواهم اعتراف کنم که او مرا ترسانده است. حقیقت این است که او مرا ترساند. تعجب می کنم که منظور او از این حرف چه بوده است، شاید او می گفت اشکالی ندارد لازم نیست در کنار من احساس بی لیاقتی داشته باشید، که من همه را دوست دارم و می پذیرم. بعد می گوید از این به بعد مردم را می گیرید - منظورش از این چیست؟ من مجذوب اعلام او شدم، خودش مجذوب او شدم، فقط چیزی در مورد او وجود داشت. بنابراین، قبل از اینکه بدانم و خانواده ام غافلگیر شوند، همه چیز را رها کردم و در مسیرش دنبال او رفتم. با نگاهی به گذشته، من همیشه نسبتاً تندخو بوده ام. وقتی چیزی را تصمیم می گیرم، اول از همه درگیر هستم. گاهی اوقات اول عمل می کنم و دوم فکر می کنم. به نظر می رسد زندگی من به پیروی از عیسی همان الگوی امروزی را دنبال کرده است. عیسی از من برای کمک به انتشار پیام عشق و پذیرش خود استفاده کرد و بارها و بارها باید او را ناامید کرده باشم، اما به نظر می رسید که او مرا انتخاب کرد و حتی مرا بخشید و فقط به من گفت که دوباره شروع کنم. زمانی بود که او در حال راه رفتن روی آب به سمت ما آمد و من نتوانستم جلوی خودم را بگیرم و از قایق بیرون پریدم و شروع به راه رفتن روی آب کردم، اما تمرکز من را روی عیسی گرفتم و شروع به غرق شدن کردم. کمی خجالت آور که آنها من را خیس به داخل قایق پرتاب کردند. سپس خودش را به دردمس انداخت و من اولین نفری بودم که به دفاع از او رفتم، با چاقو جلوی سربازان را گرفتم که او را دستگیر کردند و یکی از گوش های سرباز را بریدم. عیسی بلافاصله به او توجه کرد و در این روند به من یادآوری کرد که پیروی از او به معنای رفتار مسالمت آمیز است نه خشونت آمیز. مدتی نگذشته بود که وقتی او واقعاً در دردمس بود، من حتی شناختن او را تکذیب کردم. او به من گفته بود که این کار را انجام خواهم داد. (احساس وحشتناکی داشتم، به سختی می توانستم خودم را ببخشم، فقط می خواستم زمین مرا ببلعد. مدتی نگذشت که بر من ظاهر شد و به طرز عجیبی سه چیز به من گفت. او سه بار از من پرسید که آیا او را دوست دارم؟ هر بار که من پاسخ دادم البته پاسخ دادم، هر بار او از من خواست که سه کار متفاوت انجام دهم. بره هایم را سیر کن، از گوسفندانم مراقبت کن، گوسفندانم را سیر کن. و بعد گفت دنبال من. خیلی طول کشید تا این برخورد را درک کنم. چرا او از من پرسید که آیا او را سه بار دوست داشتم یا نه؟ داشت من را می بخشید در نهایت من چیزهای مربوط به گوسفند را فهمیدم، این بود که به کار او ادامه دهم، تا تمام تلاشم را برای به اشتراک گذاشتن پیام عشق او با دیگران انجام دهم. من حدس می زنم که می خواهم مردم بدانند که عیسی هرگز، شما را رها نخواهد کرد، مهم نیست که شما چه می کنید. عیسی همیشه شما را خواهد بخشید. اگر به او اجازه دهید عیسی از هر مهارت و ویژگی های شخصی شما برای شریک شدن در عشق خدا استفاده خواهد کرد. عیسی شما را همانطور که هستید صدا می کند، بعد از همه او یعقوب، یوحنا و من را صدا زد و اجازه دهید به شما بگویم که ما از کامل بودن فاصله داشتیم. امیدوارم مردم در طول اعصار از برخوردها و اشتباهات من درس بگیرند و سخنان عیسی را در زندگی خود بشنوند - نترس و مرا دنبال کن. عیسی توجه شما را جلب خواهد کرد و هرگز شما را رها نخواهد کرد. آمین